

# در حاشیه رویدادها

## “رهبران” پشت پرده اشک و سکوت مخفی می شوند

د ر کیرودار تلاش روحانیان قدرتمند برای تحکیم مواضع به خطر افتاده‌ی خود، اجسرای پانتومیم “گریه‌ی رهبر” میان پرده‌ی نمایش تراژیک و آموزنده‌ی به سرعت رفتن حرکت انقلابی مردم ایران بود.

در تقلیدی مضحک از چرچیل، کسه در اوج جنگ جهانی دوم گفت: “جز اشک و خون چیزی برای ملت ندارم”، مدعیان رهبری سازی “اشک و سکوت رهبر” را براه انداخته‌اند. پیسراس دعوت آیت‌الله خمینی به سکوت در برابر مخالفان شریک حکومت، پیش در آمد اشک افشانی را حجت الاسلام خامنه‌ای در نماز جمعه شواخت و خود رهبر با همراهی سوره سرایان و جمعیت گریان، سفوفتی را به اوج رساند. به عیان پیدا است که برنامه‌ی زار زدن و پیشانی کوفتن از پیش تنظیم شده است. پاسدارانی که دو روز پس از گریه‌ی رهبر به حضور او رسیدند انگار اشکشان در آستین بود. به احتمال زیاد دیگر اعضای ارگستر “عصاره‌ی فضیلت ملت” هر کدام تک‌تک یا به اتفاق، در هر فرصتی که چشم حق بین تلویزیون در آن حوالی باشد، دستمالی ۵×۶ را با اشک و خونابه خیس خواهند کرد.

مدعیان رهبری در این حرف صادقند کسه دیگر جز اشک و سکوت چیزی برای عرضه به ملت نگران و منتظر ندارند. البته اگر فرض کنیم که از ابتدا چیزی برای گفتن داشته‌اند. آینده‌ای که آن همه تلاش میکردند کسه رسیدنش تا ابد به تعویق افتد. یا دست کم زودتر از قیام جهانی مهدی موعود فرانسند. اکنون در آستان در ایستاده است: رهبران باید به مردم حساب پس بدهند. دو ماه دیگر، دومین سالگرد قیام بهمن است و حامی‌نظام سنت ۱۴۰۰ ساله هنوز نتوانسته‌اند دست کم چهارچوبی روشن از نظریاتشان در باب مسایل اساسی جامعه بدست مردم بدهند.

نزدیک به یکماه پیش که اعتراض ناکهانی بازاریان، روحانیان مصدر قدرت را غافلگیر کرد و جایی برای کتمان ناراضی عمومی نگذاشت، قانون اساسی خبرگان سنگری بسرای دفاع از مواضع خصی شد. اما قانون اساسی، با هر کیفیتی، واقعیتی خشک و منطقی است که برای توده‌ی مردم بار عاطفی و جنبه‌ی احساسی ندارد. روحانیان یکی از آخرین تیره‌سای

معدود باقی مانده در ترکش را بیرون کشیده اند: دست گذاشتن بر رقت قلب و غده‌ی اشکی توده‌ی مردم که همواره در اختیار روضه خوانها بوده است.

ماجرای گروگانها که چنان پایان بسی شکوهی داشت: در جای دیگر، مقدمه‌ی سندی قطار “صدور انقلاب”، پس از توقفی کوتاه در کربلا و نجف، قدس اعلام میشود. اما، غیر می‌آید که جنگ افزار اسرائیلی از راه هلند به ایران سرازیر است. آموزش و پرورش و داد گستری، دو نهادی که معلمان همیشه آنها را مبرات الهی خود میپنداشتند و اندکی که پس از قیام بهمن کلید هر دو وزارتخانه را در جیب لباذه گذاشتند، ویران ترین سازمانهای کشورند. روحانیت حاکم بسرای نوجیه این اوضاع و احوال حوفی تازه بسرای گفتن ندارد و بی سبب نیست که به سکوت و گریه پناه میرد.

اما فریب نباید خورد. روحانیان باین زودی و آسانی قصد سپر انداختن ندارند. اینها در جالبکه انتظار معجزه‌ای را میکشند، میکوشند تا با فشردن غده اشکی توده‌ی مردم، غم روزگار را از دلشان بیرون بریزند. گریاندن گاه و بی گاه میتواند وسیله‌ای برای تهییج هر چند موقتی بخشی از افکسار عمومی هم باشد و اینگونه هیجان بی منطق تبدیل به ابزاری بزای رسیدن به اهداف سیاسی شود. منحرف کردن مسیر ناراضی عمومی به هیستری دستجمعی هنوز برای معلمان زیاد دشوار نیست. سیمای تابناک و غرقه در اشک “رهبر انقلاب” میتواند گروهایی از مردم را بسره واکنشهایی وادارد که دست کم در کوتاه مدت بر تحولات سیاسی جامعه اثر بگذارد. تیر ماه گذشته، با سناپوربی از پیش تنظیم شده، آیت الله خمینی با هدایی لوزان و خشمگین از جمع بازماندگان شهدای انقلاب عذرخواهی کرد و گناه بدبختیها را به گردن حکومت شاه و دولت فعلی انداخت. موجی که بدبختی این “شکسته نفسی” و با عنوان “ظلمت زخایی” برآه انداختند، دهها هزار نفر از استادان، معلمان و کارمندان روشنفکر و مترقی را از سر کارهایشان بیرون راند و دستاویزی برای سفت تر کشیدن تسمه‌های

حکومت فراهم کرد. شاید اگر جنگ با عراق پیش‌نیامده بود، اشکهای رهبر در ماه محرم میتوانست سازمانهای مترقی - و به ویژه مجاهدین - را از انتظار عمومی یکسره پاکشویی کند. اگر چه برای اجرای این رسالت پیامبر گونه هنوز هم دیر نشده است.

ندبیه‌ی و زاری شاید موقتا خطاکناران را مظلوم و درخور ترحم جلوه دهد، اما حتی سیل اشک هم نمیتواند کارنامه‌های سیاه را بشوید. کمترین تاثیر مثبت پانزدهم میم‌های جورواجسور این است که پس از مدتی مردم باین نتیجه میرسند که "این چشمه را هم دیده‌اند." ●